

حذف هویت سیاسی جانفشانان قهرمان کمونیست، با کدام توجیه و کدام منطق!

روز دوشنبه ۲۲ اکتبر (۳۰ مهر ۸۶) صدمین شماره "پیام فدائی"، ارگان چریک‌های فدائی خلق، توسط یکی از رفقا برایم امیل شد. نظاره‌گر سرتیترهای مطالب نوشته شده در صدامین شماره پیام فدائی، بودم که چشم به مصاحبه رفیق محمود خلیلی افتاد. محمود از بازماندگان کشتار جمعی تابستان ۶۷ است. آشنایی من با محمود به نخستین روزهای ورود من به بند یک واحد یک قزل حصار در شهریور ۶۲ می‌رسد. از همان روزهای نخست با ورود من به اتاق ۲۲، رفاقت دیرینه و ماندگاری میان‌مان شکل گرفت که تا به امروز بی هیچ خدشه‌ای استمرار پیدا کرده است. نوشته‌ها و مصاحبه‌های محمود، همیشه حس خوب ارزش‌های مبارزاتی را در من برانگیخته است. علاقه‌مندی من به محمود، بر بستر رفاقت سال‌های زندان و پس از آن در روزگار تبعید، احساس من نسبت به نوشته‌های او، که معمولاً خواندن مطالب او را در صدر اوقات مطالعه آزادم جای داده است، مرا بر آن داشت که قبل از هر چیز، مصاحبه او را بخوانم.

مصاحبه رفیق خوب محمود، علاوه بر آن چه که خود در دوران بازجویی متحمل شده، تصویر روشنی‌ست از دو نیمه متضاد زندان. یک سو، رژیم و شکنجه‌گرانش قرار دارند، که کمر بر نابودی انسان‌های مبارز و کمونیست بسته‌اند و در این مسیر تا بدان جا پیش رفتند که حتا رفقایمان را در زیر شکنجه به قتل‌گاه فرستادند. و در نیمه دیگر آن، زندانیان و مقاومت ماندگارشان بر جای مانده است. راز این بخش از زندان و زوایای پنهان آن، اگر چه تاکنون عمدتاً مکشوف نشده است، اما نمونه‌هایی در خاطرات رفقای زندانی، از جمله محمود وجود دارد که جانفشانان کمونیست و مبارز، با قهرمانی‌شان، با پذیرش مرگ زیر شکنجه، قامت شکنجه‌گران را شکسته‌اند. تا پرچم مقاومت و افتخار را بر فراز جنبش نوین کمونیستی ایران در اهتزاز نگه دارند.

آن چه مرا بر آن داشته تا این سطور را بنویسم، تکرار جنبه‌های قوت و ماندگار مصاحبه محمود نیست. بلکه توقف کردن و تأمل نمودن بر موضوع ظریفی‌ست، که در این مصاحبه به عنوان یک بینش، خود را نشان داده است. از لحظه‌ای که مصاحبه را خوانده‌ام تاکنون، زخم بینش حذف هویت سیاسی جانفشانان قهرمان کمونیست بر حنجره‌ام مانده است. خصوصاً به کارگیری این شیوه برخورد به جانفشانان کمونیست، از طرف رفیقی نمایندگی شده است، که هرگز تصور نمی‌کردم رفیق خوب محمود، به چنین جایگاه هولناکی در غلند. اگر غیر از محمود کس دیگری به این شیوه متصل می‌شد شاید می‌توانستم به راحتی از کنارش بگذرم. موضع محمود در به کار بستن این شیوه، سرفصلی شده است تا نشریه "پیام فدائی" در رویکرد به آن، گامی فراتر از محمود بگذارد. و اینک بیان موضوع و تأملی بر انگیزه حذف هویت سیاسی جانفشانان کمونیست.

محمود مصاحبه خود را با معرفی خودش این گونه آغاز می‌کند: محمود خلیلی هستم. متولد یکی از روستاهای لرستان. من در تاریخ ۴ آبان ۶۰ ساعت ۹ صبح در حوالی محل کارم در تهران (کوچه برلن) با راهنمایی، همراهی و مشارکت مستقیم خواهرزاده‌ام که یک بسیجی بود به همراه برادر یکی از دوستان دبیرستانیم که از قدیم با همدیگر معاشرت فراوانی داشتیم و آن‌ها از تفکرات من مطلع بودند، دستگیر شدم.

این کل مطلبی‌ست که محمود راجع به خودش به خواننده مصاحبه اش ارائه می‌دهد. او حتا اشاره‌ای هم به هویت سیاسی‌اش در هنگام دستگیری نمی‌کند. تا این جای مسئله هیچ ایرادی بر او نیست. حق طبیعی هر انسان مبارز و سیاسی است که در مقابل هویت سیاسی گذشته خودش سکوت اختیار کند، منتقد هویت سیاسی گذشته خود باشد، به نفعی آن بپردازد یا فراتر از آن، هویت سیاسی - تشکیلاتی گذشته‌اش را موجب "شرمساری" خود بداند. یا از منظر تواضع، فرا طبعی و فرا سازمانی از بیان آن بگذرد. یا چه می‌دانم شاید اصلاً بیان هویت سیاسی گذشته و حال، هیچ اهمیت و جایگاهی در زندگی سیاسی فعلی او نداشته باشد. اما تسری این شیوه در برخورد به دیگر مبارزان و جانفشانان کمونیست، آن هم زمانی که می‌خواهیم از قهرمانی‌ها، فداکاری‌ها و مقاومت‌شان در شکنجه‌گاه‌های رژیم جمهوری اسلامی برای مردم و ثبت در تاریخ بگویم یا بنویسیم. و یا فراتر از آن بخواهیم از آنان به عنوان چهره‌های ماندگار جنبش کمونیستی ایران و الگویی از مقاومت و پایداری در پیش روی جوانان مبارز و نسل‌های آینده قرار دهیم، حذف هویت سیاسی آنان نه تنها نمی‌تواند رویکردی از سر بی‌توجهی، فراموشی یا سهل‌انگاری تلقی شود، بلکه در خوش‌بینانه‌ترین حالت علاوه بر جفا به این رفقای جانفشان، تداعی‌کننده کینه و عداوت نویسنده است نسبت به گرایش فکری و سازمانی که این رفقا به آن تعلق داشته‌اند.

رفیق محمود در مصاحبه با نشریه "پیام فدائی"، در پاسخ به این سوال که "آیا کسانی را می‌شناسید که در زندان به چهره‌های مقاومت تبدیل شدند؟ اگر آری، لطفاً نام آن‌ها را بگویند"، چنین پاسخ می‌دهد: "چهره‌های مقاوم در زندان کم نبودند و کسانی که شاخص مقاومت باشند هم کم نبودند. البته خیلی از چهره‌ها، هیچگاه شناخته نشدند و هیچ زمانی نامی از آن‌ها برده نخواهد شد. این چهره‌های گمنام، برگ‌های زرین مقاومت در زندان بودند. اما از کسانی که من می‌شناسم و می‌توانم نام ببرم:

۱- منصور اسکندری (دکتر مهران)، از زندانیانی که شخص لاجوردی شناسائی کرده بود و بر اساس گفته خیلی از زندانیان، خود لاجوردی شخصاً در شکنجه و بازجویی او شرکت داشت.

۲- وازگن منصوریان، از بچه‌های رده بالای پیکار که در زیر شکنجه علیه رژیم شعار می‌داد.

۳- زهرا (اشرف) بهکیش، پس از نجات او از خودکشی با سیانور به شدت شکنجه و در زیر شکنجه به جانفشانی مبارزه طبقاتی پیوست.

۴ - علیرضا سپاسی آشتیانی که شرح ماقوع او یکی از حماسی‌ترین مقاومت‌های زندان بود.

۵ - رفیق گمنامی از کرمانشاه....

۶ - "باراباس"، نام مجاهد ۱۶ ساله‌ای بود که بر اساس تعریف‌های زندانیان (سینه به سینه) به طور حماسی در مقابل شکنجه‌گران ایستاده بود و مقاومتش زبانزد بود. (تاکیدها از من است).

برخورد دوگانه محمود نسبت به هویت سیاسی این "برگ‌های زرین مقاومت در زندان"، آن چنان آشکار و شبهه برانگیز است، که با هیچ توجیه و منطقی قابل پذیرش نیست. محمود وقتی از منصور اسکندری (دکتر مهران)، اشرف بهکیش و علیرضا سپاسی آشتیانی (۱) نام می‌برد حتما حاضر نیست به اندازه "باراباس"، آن جوان شانزده ساله مجاهد، هویت سیاسی این جان باختگان کمونیست را بیان کند.

رفقائی که مقاومت‌شان در زندان جمهوری اسلامی، بر اساس مصاحبه خود محمود، آن چنان برجسته بوده که می‌تواند افتخاری برای آسمان پر ستاره جنبش نوین کمونیستی ایران باشد.

اگر چه محمود در پاسخ به سوالی دیگر که جلو تر از سوال فوق مطرح شده، با آوردن نام "سپاسی آشتیانی" در کنار نام "حسین روحانی"، به طور غیر مستقیم رد پای از هویت سیاسی او می‌دهد، آن جا که می‌نویسد: "بارها خود من شاهد بودم که شخص لاجوردی در زمانی که بازار "حسین روحانی" کساد شده بود و یخ تاثیرگذاری او روی زندانیان چپ نگرفته بود، اعلام می‌کرد همین روزها "علیرضا سپاسی" را هم می‌آوریم این جا تا برای شما بلبل زبانی کند. خوشبختانه "سپاسی" با مقاومت قابل تحسینش، مرگ سرخ و سرافرازانه را برگزید. به همین خاطر از آبان ماه ۶۱، هیچ گاه دیگر لاجوردی اشاره‌ای به علیرضا نکرد".

اما این اشاره غیر مستقیم، از آن جا که نسل جوان ایران ممکن است با هویت سیاسی "حسین روحانی" نیز آشنایی نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند توجیه‌گر حذف هویت سیاسی رفیق "سپاسی آشتیانی" جان‌فشان کمونیست و عضو کمیته مرکزی سازمان پیکار باشد.

هر انسان مبارز، از زمانی که پای در عرصه میدان مبارزه می‌گذارد، آن هم مبارزه طبقاتی با هدف محو سلطه سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم، بدون شک هویت سیاسی و مبارزاتی‌اش نسبت به هویت شناسنامه‌ای‌اش از قبیل این که کی و کجا به دنیا آمده است، در الویت بیشتری قرار می‌گیرد. هویت سیاسی - تشکیلاتی هر انسان، بیانگر آرمان‌ها و نوع نگاهش به روند مبارزه طبقاتی‌ست. بیان اهمیت این موضوع نه فقط از طرف خود رفقای که در میدان مبارزه پیکار کرده و جان باخته‌اند، امری اساسی در جهت معرفی‌شان بوده است، بلکه در سطح جنبش نیز همواره جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است.

هویت سیاسی جان‌فشانان مبارز و کمونیست و حساسیت روی بیان آن، علاوه بر متن جنبش کمونیستی ایران، در نوشته‌ها و خاطرات همه زندانیان سیاسی به عنوان امری مسلم پذیرفته شده است. اهمیت موضوع تا بدان حد بوده که در بسیاری از نوشته‌ها تلاش شده تا آخرین دیدگاه و تحولات فکری - سیاسی جان‌باختگان عرصه مبارزه طبقاتی، با رعایت امانت کامل بیان گردد. تا جامعه و جنبش کمونیستی ایران از آخرین تحولات و هویت سیاسی این جان‌باختگان راه آزادی و سوسیالیسم مطلع گردند. چنان که خود محمود نیز در یکی از آخرین نوشته‌های خود در کنار نامش عنوان "همکار گفتگوهای زندان" را آورده است. تا آخرین هویت سیاسی خود را که هم اکنون در چارچوب گفتگوهای زندان به فعالیت سیاسی و مبارزاتی‌اش ادامه می‌دهد، به خوانندگان خود ارائه دهد.

رویکرد محمود به حذف هویت سیاسی منصور اسکندری (مهران) عضو کمیته مرکزی و هیئت تحریر سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) و اشرف بهکیش از کادرهای ارزنده این سازمان، به مراتب تاسف‌بارتر است. از زمانی که مصاحبه رفیق خوب محمود را خوانده‌ام، تا این لحظه که در حال نوشتن این سطور هستم، بارها از خود پرسیده‌ام چطور محمود توانسته در وادی چنین سیاستی هولناک گام بگذارد؟ در طول این چند روز، مدام به دنبال چرایی چنین رویکردی بوده‌ام. بارها از خود پرسیده‌ام، آیا ممکن است محمود نیز در کینه‌ورزی و دشمنی با سازمان فدائیان (اقلیت)، تا بدان حد پیش رفته باشد که برای پرهیز از عنوان سازمان چریک‌های فدایی خلق (اقلیت) در کنار نام این رفقا، اقدام به حذف هویت سیاسی این رفقای جان‌فشان کمونیست کرده است؟ امیدوارم این برداشت من درست نباشد. چرا که اگر محمود با چنین پیش‌زمینه‌ای به این شیوه از کینه‌ورزی روی آورده باشد، مایه تاسف است و پذیرش این واقعیت برایم بسیار دردناک است. اگر چه پیگیری این رویکرد از طرف نشریه "پیام فدائی"، کم‌ترین شبهه‌ای بر جای نمی‌گذارد که محمود و "پیام فدائی" در پیشبرد این سیاست همگام بوده‌اند.

محمود در سطور بالاتر و در پاسخ به سوال "آیا از شهادت زیر شکنجه زندانیان سیاسی در آن زمان اطلاعی دارید؟ اگر دارید لطفاً توضیح دهید"، پس از ذکر نام "سپاسی آشتیانی" که من در سطور بالاتر این نوشته، کل پاراگراف مربوط به او را آوردم می‌نویسد:

"دومین کسی که من می‌دانم در زیر شکنجه به خیل جان‌فشانان پیوست، رفیق جان‌فشان "زهرا بهکیش معروف به اشرف بهکیش" (۱) بود که من بارها در نوشته‌های خودم به آن اشاره داشتم".

چنان چه مشاهده می‌کنید با آوردن عدد یک در داخل پرانتز، خواننده جهت توضیح بیشتر در مورد این رفیق، به زیرنویس رجوع داده شده است. اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند و انتظار می‌رود این است که اطلاعات

بیش‌تری در مورد اشرف بهکیش به ویژه در مورد هویت سیاسی - تشکیلاتی این رفیق، به خواننده داده شود. در زیر نویس نشریه "پیام فدائی"، که به نظر می‌رسد وارد سیاست‌بازی آشکاری شده است، آمده:

(۱) - رفیق زهرا بهکیش از کادرهای مخفی سازمان چریک‌های فدائی خلق در دوره شاه بود که با نام اشرف (نام سازمانی اش در همان زمان) شناخته می‌شد (پیام فدائی)

نشریه "پیام فدائی" ارگان چریک‌های فدائی خلق، با در غلتیدن به رویکرد سیاست‌کینه‌ورزی کور با سازمان فدائیان (اقلیت)، آن چنان پیش رفته که خود را مجاز می‌داند هویت سیاسی - تشکیلاتی رفیق اشرف بهکیش را که تا زمان دستگیری‌اش در تابستان ۶۲، و جان باختنش در زیر شکنجه‌ی شکنجه‌گران جمهوری اسلامی، از کادرهای برجسته سازمان چریک‌های فدائی خلق (اقلیت) بوده، حذف نماید.

جالب این جاست که محمود در زیر نویس متن مصاحبه‌اش که خودش به صورت مجزا برایم ارسال کرده همان جملات متن مصاحبه را مجدداً به عنوان زیرنویس تکرار کرده است. (۱) زیرنویس: زهرا بهکیش معروف به "اشرف بهکیش" (۱) بود که من بارها در نوشته‌های خودم به آن اشاره داشتم.

اگر چه محمود اقدام به حذف کامل هویت سیاسی رفیق اشرف بهکیش کرده و اساساً چه در زمان شاه و چه در جمهوری اسلامی از بیان هویت سیاسی این رفیق جان‌فشان پرهیز کرده است. اما رویکردش در این اقدام، نسبت به شیوه "پیام فدائی" به مراتب پسندیده‌تر است.

من آرزو می‌کردم که زیر نویس مصاحبه در "پیام فدائی" نیز، از آن خود محمود بود. چه در این صورت می‌توانستم به خود بقبولانم که فقط یک رفیق به این ورطه هولناک در غلطیده است. اما چه کنیم که چریک‌های فدائی خلق به عنوان یک جریان مبارز بسی فراتر از محمود در این وادی گام گذاشته‌اند. کتمان کل حقیقت اگر چه نفرت‌انگیز است، اما گفتن نیمی از حقیقت نفرت‌انگیزتر از کتمان کل حقیقت است.

محمود رفیق خوب سال‌های زندان و تبعید، در کینه‌ورزی با سازمان فدائیان (اقلیت)، با حذف هویت جان‌فشانان کمونیست این سازمان، خاک در چشم کل حقیقت‌پاشیده و نشریه "پیام فدائی" با مثله کردن حقیقت، خوانندگان خود را در بیابانی برهوت در جستجوی کل حقیقت رها کرده است.

چرا که، خواننده زیرنویس این مصاحبه، باید در انبوه نام‌ها و جریان‌های منشعب از سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، جستجوگر هویت سیاسی - تشکیلاتی رفیق اشرف بهکیش باشد.

من

درد در رگام

حسرت در استخوانم

چیزی نظیر آتش در جانم

پیچید.

سرتاسر وجود مرا

گویی

چیزی به هم فشرد

تا قطره‌ئی به تفتگی خورشید

جوشید از دو چشمم.

امیدوارم بحث من در دالان‌های بحث‌های انتزاعی خارج کشوری، به بهانه رد یا دفاع از این سازمان یا به همان تشکیلات سیاسی، به مسلخ برده نشود. بحث من دفاع از ارزش‌ها و پرنسپ‌های کمونیستی‌ست. پاسداری از هویت سیاسی جانفشانان مبارز و کمونیست است. نگذاریم اختاپوس کینه‌ورزی کور، بر جان و اندیشه‌هایمان آن چنان خانه کند که ما را به ورطه سقوط بکشاند.

۲۹ اکتبر ۲۰۰۷ - ۷ آبان ۸۶

احمد موسوی

(۱) - زیر نویس

رفیق منصور اسکندری (مهران): عضو کمیته مرکزی و تحریریه سازمان چریک‌های فدائی خلق (اقلیت) بود. در پانصدمین شماره نشریه کار، ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در گرامی‌داشت یاد و خاطره رفیق منصور اسکندری (مهران) چنین آمده است: ...رفیق منصور پس از دستگیری توسط ساواک شاه در سال ۱۳۵۲ و تحمل شکنجه‌های بسیار و مقاومت دلیرانه در مقابل دژخیمان، در اعتلای انقلابی سال ۵۷، به هنگام فتح زندان‌ها توسط کارگران و زحمتکشان ایران آزاد شد و به قیام مبارزات توده‌ها پیوست. او سریعاً در ارتباط ارگانیک با سازمان چریک‌های فدائی خلق قرار گرفت.

از جمله فعالیت‌های ارزشمند رفیق منصور پس از قیام ۵۷، کمک به انتشار نشریه کار به عنوان ارگان سازمان‌گر و فعالیت در بخش کارگری سازمان بود. ... با اوج‌گیری مبارزات طبقاتی در جامعه و پس از طرد اکثریتی‌های خائن از سازمان، منصور به عضویت کمیته مرکزی سازمان در آمد و همچنان عضویت هیئت تحریریه کار و مسئولیت کارگری تهران را عهده دار بود... رفیق منصور اسکندری یک هفته قبل از تشکیل نخستین کنگره اقلیت در سال ۶۰ دستگیر شد. با توجه به شناختی که رژیم از وضعیت تشکیلاتی او داشت، وی را تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار داد. اما او با مقاومت مطلق خود بر این ایمان خلل‌ناپذیر تمامی کارگران و کمونیست‌های جهان صحنه گذاشت که با بستن لب‌ها و فدا کردن جان خویش، باید اسرار سازمانی و جنبش کمونیستی نوین ایران را حفظ نمود و این چنین مرگش، آموزنده و افتخار آفرین بود.

رژیم در آبان ماه سال ۶۲، رفیق اسکندر را پس از یک سال و اندی شکنجه‌های مرگ آور، به جوخه اعدام سپرد. **رفیق اشرف بهکیش:** از کادرهای مخفی سازمان چریک‌های فدائی خلق در قبل از قیام ۵۷ بود. این رفیق بعد از قیام تحت مسئولیت رفقا محمد رضا بهکیش (کاظم) و احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، در ارتباط با انتشارات سازمان کار می‌کرد. رفیق اشرف بعد از انشعاب به اقلیت پیوست و در بخش محلات و دوره کوتاهی هم در بخش نظامی فعالیت داشت. بعد از ضربات سال ۶۰، مسئولیت سازماندهی بخش محلات را به عهده گرفت. او عضو کمیته مرکزی محلات بود که رهبری این کمیته را نیز به عهده داشت. رفیق اشرف بهکیش همچنین عضو کمیته اجرایی تشکیلات داخل کشور اقلیت تا شهریور ۶۲ بود که به دست دژخیمان رژیم گرفتار شد و در زیر شکنجه‌های شکنجه‌گران جمهوری اسلامی جان باخت. در صفحه جان‌باختگان سازمان فدائیان (اقلیت)، در قسمت کادرهای سازمان، نام این رفیق تنها با نام شناخته شده‌اش، **اشرف بهکیش** در کنار رفقای همچون سعید سلطانیپور و نفیسه ناصری (نسترن) آمده است.

رفیق علیرضا سپاسی آشتیانی: عضو کمیته مرکزی سازمان پیکار بود. در سایت اندیشه و پیکار درباره سپاسی آشتیانی آمده است: سپاسی آشتیانی عضو رهبری مجاهدین م. ل و عضو مرکزیت پیکار، در اوایل اسفند ۶۰ دستگیر و زیر شکنجه‌های دژخیمان جمهوری اسلامی جان باخت.

در این سایت همچنین به نقل از یکی از هم‌زندانیان سپاسی آشتیانی آمده است: در کمیته مشترک با یکی از رفقا، در دو سلول روبروی هم بودیم. او می‌گفت سپاسی را به شدت شکنجه کرده بودند و خیلی از افراد رژیم به سلولش مراجعه می‌کردند و گاه او را مخفیانه زیر نظر داشتند. یک شب که او را به شدت شکنجه کرده بودند به سلولش آوردند. چند پاسدار او را حمل می‌کردند. پس از مدت کوتاهی که او فریاد می‌زد نگیهان، نگیهان، دکتر، بعد با صدای بدو بدو و باز و بسته شدن در سلول و شلوغی غیر عادی، فهمیدم که او جان باخته است.

عباس امیر انتظام نیز در یکی از نامه‌های خود (به جامعه حقوق بشر در برلین) شهادت داده است که علیرضا سپاسی آشتیانی را در زیر شکنجه کشته‌اند.